

پروانه

در يك روز بارانی
من يك پروانه دیدم
بر روی بال‌های او
نقشی آراسته دیدم
گفتم که ای پروانه
هوا سرد است و بارانی
نمی‌ترسی اگر گاهی
بلرزی تو از سرمایی؟
قطره‌ی باران بریزد بر سرت
بیافتد در آب پیکرت؟
گفت پروانه، ای انسان
که هستی در پناه خدا پنهان
خدا به تو علم و معرفت عطا نمود
بر تو دروازه‌ی علم و دانش را گشود
برو از دروازه‌ی علم استفاده کن
قانون طبیعت را بر خود یاد کن
منی که پروانه هستم و ریزه میزه
قدرت گرمایی دارم همچو گدازه
یعنی در سردترین روز بارانی
نمی‌شود تنم سرد در تمام این سردی

شاعر: دانش آموز زهره ابراهیمی از دبستان ابتدایی سما گنبد کاووس